گزارش خبر
NEWSREPORT
کد خبر: ۴۵۶۹۶۳
چهارشنبه ۸ تیر ۱۴۰۱ ۱۳:۳۷

یادداشتی از محمد ناصریراد؛

به امر خدا گاوی را ذبح کنید

قصیده گاو سفید؛ قصیده ای ۷۰ بیتی از آنچه رنج اعدام و درد قانون است. قصیده ای که سال هاست، حداقل دهه اخیر، فغان معدوم بودنِ حکم اعدام را در قانون فریاد می زند. قصیده ای که سال هاست درباره ی بودن یا نبودنِ اعدام بحث میکند.

به گزارش خبر، محمد ناصریراد در یادداشت ارسالی با موضوع "به امر خدا گاوی را ذبح کنید" به پایگاه خبری گزارش خبر آورده است؛
پیش از این فیلم احتمال باران اسیدی را از بهتاش صناعی ها و مریم مقدم دیده بودم. فیلمی که با هنرنمایی شمس لنگرودی و مریم مقدم اثری درخور است.
فیلم با نمایی باز از گاوی سفید و پروار در حیاط زندان، همراه با فوجی از زنان و مردان که در دو طرف تصویر به دیوار زندان تکیه داده اند آغاز می شود. زنان و مردانی که سیاه پوش در تصویر قرار دارند و می توانند تصویری از تمام قربانیان حکم اعدام باشند.
در این سکانس گویی زندانیِ معدوم، گاو سفید در انتظار قربانی شدن است؛ و زندان، به مثابه مسلخی برای سلاخی زندگی است.
فیلم در همان ابتدا ضربه کاری را می زند و زندانی را اعدام و همسر زندانی را سیاه پوش می کند .
در واقع بر خلاف دیگر فیلم هایی با محوریت موضوع اعدام، این فیلم مصائب خانواده زندانی برای اعدام نشدن او را نشان نمی دهد، بلکه از زاویه ای متفاوت اما خطرناک به مصائبِ بغرنج این خانواده در روزهای پس از اعدام می پردازد.
مصائبی که با گذشت یک سوم از فیلم در می‌یابیم با اشتباهی اعدام شدن زندانی و بی گناه بودن او گره خورده است.
البته که کارگران در این مرحله راه حل و نحوه کارکرد قانون را برای عبور از این بحران پیش آمده، برای خانواده قربانی به بهترین شکل ارائه می‌کند. راه حلی که تنها در پول (دیه) تنیده و با گفتن "حتما حکمتی در کار بوده" به پایان می رسد. در این مرحله از قصه بیش از پیش دلیل آیه ی نوشته شده در آغاز فیلم و همچنین وجود گاو سفید در حیاط زندان بر ما روشن می شود.
با پیش رفتن فیلم التهاب قصه بیشتر می شود، تا آنجا که قاضی پرونده خود را مقصر دانسته و درصدد جبران بر می آید. او ابتدا مبلغی پول را تحت عنوان بدهی که به مقتول داشته، به همسر او می پردازد. سپس خانه ی قدیمی را بدون پرداخت پول پیش از جانب همسر قربانی در اختیار او و فرزند ناشنوایش قرار می دهد. قاضی که جان زندانی را مصادره کرده درخواست خاتمه خدمت می‌دهد و اینگونه می پندارد با این کار و کمک به خانواده قربانی می تواند وجدان خود را آرام کند.
اما دریغ که او روز به روز آشفته تر می شود. این آشفتگی تنها زمانی کمی فروکش می کند که به او خبر می دهند، پسرش حین خدمت سربازی بیش از آستانه مخدر مصرف کرده است. در حقیقت با اینکه ضایعه روحی بسیار سنگینی به او وارد شده؛ اما شاید او بسیار کم احساس آرامش کند چرا که می پندارد تاوان می دهد. تاوان آنچه به او در قامتِ مامور دیکته شده است.
همسر قربانی به واسطه کمک های قاضی که خود را دوست قدیمی همسرش معرفی کرده است؛ احساس نزدیکی به او پیدا می‌کند و در بسیاری از کشمکش ها و شادی ها با یکدیگر سهیم می شوند.
از طرفی قاضی به دلیل استعفا از شغل خویش به شدت تحت فشار بالادستی های خود است. فشارها به او زمانی به اوج خود می رسد که متوجه ارتباط نزدیک او با همسر مقتول می شوند. ارتباط قاضی و احساس نزدیکی زن به او تا آنجا پیش می رود که با گذشت حدود یک سال از مرگ شوهرش، نیمه شبی خود را می آراید و وارد اتاق او می شود و ساعاتی را با او خلوت می کند.

در این میان همسر قربانی از طرف برادر شوهر خویش مدام مورد تعرض کلامی قرار می‌گیرد و به او می فهماند پدرش چشم به پول خون پسرش دارد و از هیچ کاری، حتی گرفتن حضانت فرزند ناشنوایش، دریغ نمی کند. تا آنجا که او بار دیگر، اما این بار متفاوت از مرتبه پیش، وارد مهلکه ی فرآیند دادگاه می شود.
در این حین قاضی که حالا رابطه عاطفی با این زن پیدا کرده از دوستان قاضی خود می خواهد که پرونده را به نفع او مختومه کنند. در واقع این به اصطلاح لطف قاضی، نیز کارکردی دیگر در جهت جبران آنچه به عنوان مافات به این زن وارده شده است. در انتها برادر شوهر پس از اتمام جلسه دادگاه به او اطلاع می دهد که او نان در خون شوهر خویش زده و حق او را پایمال کرده است.
اینجا دقیقا جایی است که پلانی بسیار ارزشمند با حرکت منحصر به فرد دوربین فیلمبرداری می شود. در ادامه این سکانس زن از شوک خبری که به او داده شده منجمد می شود. در این لحظه می توان واگویه های او با خودش را در قالب آهنگی از فرهاد با نام آینه شنید. آهنگی که مضمون آن غریبگی است.
نحوه فیلمبرداری اثر نوعی منحصر به فرد است. چرا که اکثر سکانس ها به صورت شات های باز فیلمبرداری شده است.
در این نوع فیلمبرداری علاوه بر این که کارگردان سعی داشته بازی چند بازیگر را در یک قاب همزمان نشان دهد؛ همچنین در نظر داشته مخاطب به گونه ای از بیرون سوژه را دنبال کند تا مبادا درگیر قضاوت شرایط حاکم شود چرا که در صورت استفاده از شات های بسته و کات های مکرر تماشاگر وارد قصه می شد و شروع به همزاد پنداری با کاراکترها می کرد. در واقع خالق اثر سعی داشته برشی از پوسیدگی طناب قانون را برای مخاطب به نمایش بگذارد.
تقریبا در تمام نماهای قصه، به خصوص پلان هایی که قاضی در قاب جای گرفته، کاراکترها در تنگناهای مختلفی قرار دارند. تنگناهایی از قبیل چهارچوب در، میان درخت و پایه آهنی مقابل در خانه قدیمی و...

یکی از بهترین قاب بندی هایی که تنگنا را در فیلم نشان می دهد نحوه قرار گرفتن کاراکتر قاضی در زمان بازخواست او است. چرا که کارگردان هوشمندانه او را میان شانه ی دو مامور قرار می دهد و آن دو با سوالات خود او را تحت فشار می گذارند.
یکی دیگر از لحاظ منحصر به فرد فیلمبرداری، لحظاتی است که دوربین کاراکتر زن را در ورودی مجتمع همراه با میله هایی چون میله های زندان و با

نگاه از بالا به پایین نشان می دهد. این رویکرد در فیلمبرداری نشان از خورد و حقیر نشان دادنِ (به غلط) جایگاهِ زنِ ستم کشیده در اجتماع ظاهربین است.
در سکانسی دیگر از فیلم زمانی که قاضی به اصرار زن برای نوشتن قرارداد خانه جدید در خانه او حضور دارد، آهنگی با این جملات پخش می شود: نشود فاش کسی آنچه میان من و توست.
در واقع در این نما کارگردان سعی داشته به رازی که میان ذهن این مرد و کاراکتر زن وجود دارد، اشاره کند. رازی که اگر سر از مُهر بردارد چیزی جز رسوایی و نابودی در پی ندارد.
در این بین نباید از انتخاب خانه کوچک زن غافل شد. خانه ای که چون سلولی از زندان در مجتمعی در هم تنیده قرار دارد.
در نمایی از خانه پیرزن همسایه که احساس دوستی با کاراکتر زن دارد، پس از شنیدن خبر قربانی شدن شوهرش، به او می گوید باید راه فراموشی را بیابی، این راه می تواند تماشای سریال باشد و یا افیون و الکل.
گویی در این اجتماع فقط باید فراموش کرد تا زنده ماند.
نگاه تیزبینانه نویسندگان قصه در جایی دیگر خود را متبلور می سازد.
جایی که کاراکتر دخترک قصه را ناشنوا خلق می کنند. نویسندگان قصه هوشمندانه به این مهم می پردازند که حضور کودک برای مادر قصه اجتناب ناپذیر است؛ اما اگر او شنوا بود و تمام آنچه به مادر و خانواده او رفته است را می شنید، باید متحمل مصائبی بسیار رنج آور می شد. پس انتخاب کودکی ناشنوا بهترین راه حل برای خروج از این بن بست بود. بن بستی که کودکان زیادی در اجتماع با زندگی در میان مصائب اطرافیانشان با آن مواجه می شوند.
کارگردان متبحرانه جای خالی قربانی را در چند قاب برای مخاطب نمایان می کند تا مبادا او و ظلمی که بر او رفته است را فراموش کند. برای این ادای دین در چندین پلان زمانی کاراکتر قاضی و زن در قاب های جداگانه ای قرار دارند، در کنار آنان صندلی خالی در قابی قرار می دهد که نشان از جای خالی عمر به تاراج رفته ی قربانی است.

کارگردان مصائب کاراکتر قاضی را در طول فیلم بسیار بغرنج تر نشان می دهد. برای پرداخت به این موضوع کافی است به جای خواب او در خانه زن توجه کنیم. کارگردان جای خوب او را در اتاقی خالی تنها با یک فرش کوچک و تختی نشان می دهد که زیر پنجره ای قفل شده قرار گرفته است.
این یادآور سلولی است که سرنوشت قاضی را اگر نه در واقعیت، بلکه در ذهن او نشان می دهد.
سرنوشتی که نویسندگان قصه برای کاراکترهای قاضی و زن در نظر گرفته اند بسیار قابل تأمل است. اینجا دقیقا جایی است که باید سکانس ابتدای فیلم نمایش داده شود: سکانس گاو سفید و زندان! چرا که بنا است دوباره مجلس قربانی کردن فراهم شود؛ اما این بار نه در زندان، بلکه در خانه قاضی.
در انتهای فیلم درست پس از نشان دادن سکانس آغازین، کاراکتر زن تصمیم می گیرد به شادباش پیروزی در پرونده ی حضانت شامی تدارک ببیند. ضیافت شامی که چون قربانگاه برای قاضی تدارک دیده شده است.
پس از گذشت چندی زن در حین شام خوردن برای قاضی لیوانی شیر سفید می آورد و از او میخواد آن را بنوشد. قاضی با نوشیدن شیر سمی بر زمین می افتد و باز هم چهره ی درمانده ی او در تنگنای چهارچوب در و پایه های میز قرار دارد. اما این تنها چیزی است که در اوهام قاضی می پرورد.
چرا که زن شاهانه به همراه دختر خود و تنها با یک چمدان از خانه ی قدیمی مردِ قاضی خارج می شود و سرنوشتی محتوم و بدتر از مرگ را برای او رقم می‌زند. سرنوشت او تنهایی ست !